درس یکصد و هفتادم

معانی امکان (۴)

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم

امکان در مقابل ضروریات ذاتیه و وصفیه و وقتیه

ثم قد یُستعمَلُ و یُرادُ به ما یُقابِلُ جمیعَ الضروراتِ ذاتیةً کانت أو وصفیةً أو وقتیةً و هو أحقُّ باسمِ الإمکانِ مِن المعنیینِ السابقینِ لأنّ هذا المعنی مِن الممکنِ أقربُ إلیٰ حالِ الوسطِ بینَ طرفَی الإیجابِ و السلبِ کالکتابةِ للإنسانِ لتساوی نسبةِ الطبیعةِ الإنسانیةِ إلی وجودِها و عدمِها له و الضرورةُ بشرطِ المحمولِ و إن کانت مقابلةَ هذا الإمکانِ بالاعتبارِ فربّما یُشارِکُه فی المادةِ.

«[سپس می‌گوییم: گاهی استعمال می‌شود و مراد آن چیزی است که مقابل جمیع ضرورات قرار می‌گیرد؛ حالا یا] ضرورت ذاتیه باشد درصورتی‌که وصف از ذات یا لوازم ذات برای موضوع باشد، یا وصفیه باشد درصورتی‌که محمول به‌شرط وصف محقق است مثل حرکت برای اصابع در صورت کتابت، یا وقتیه باشد مثل خسوف و... . این نوع از امکان در اینکه حقیقت و مفهوم امکان را بیشتر واجد است، از آن دو معنای قبلی اولویت دارد به اسم امکان، به‌خاطر اینکه این معنی أقرب به حال وسط بین دو طرف ایجاب و سلب است، یعنی هیچ‌گونه اولویتی نسبت به سلب و هیچ‌گونه اولویتی نسبت به ایجاب برای حمل محمول بر موضوع وجود ندارد، مانند کتابت برای انسان. چون طبیعت انسانیت نسبتش به وجود کتابت و عدم کتابت برای انسان مساوی است. و ضرورت به‌شرط وجود محمول اگرچه مقابل این امکان است اعتباراً و چه‌بسا در ماده هم شریك است.»

اینکه موضوع به‌شرط محمول در آنجا مورد لحاظ قرار می‌گیرد مثل اینکه بگوییم: "زیدٌ کاتبٌ بالإمکان"، زیدِ به‌شرط کتابت، در اینجا کتابت را بالامکان برای زید حمل می‌کنیم. اگر کسی بگوید: با این امکان هم در اینجا به‌شرط محمول می‌سازد پس چطور شما در اینجا می‌گویید: این امکان در مقابل ضرورت وجود دارد و ضرورت مقابل اوست؟! ایشان این‌طور می‌فرمایند که ضرورت به‌شرط وجود محمول اگرچه مقابل این امکان است اعتباراً و چه‌بسا در ماده هم شریک است. می‌گوییم: "زیدٌ کاتبٌ بالإمکان"، یعنی زیدی که در حال کتابت است، وقتی آن زید را لحاظ می‌کنید امکان برای او ثابت است، درحالتی که ما می‌دانیم این حمل کتابت برای زید ضرورت دارد درحالی‌که ما آن زید را بشرط کتابت مورد لحاظ قرار می‌دهیم، ایشان می‌فرمایند که این منافاتی با امکان بودن این ماده در قضایای خارجی ندارد، به جهت اینکه ما خود وصف را باید لحاظ بکنیم ولی این اعتبار موضوع، به‌شرط محمول و به‌شرط وجود، یک مسئله‌ای است که در هر قضیه‌ای همین‌طور است. در هر قضیه‌ای شما یا می‌توانید موضوع را به‌شرط وجود محمول لحاظ کنید و یا موضوع را به‌شرط عدم محمول لحاظ بکنید که حکم امتناع به او می‌شود. این غیر از این است که ما صرف ذات موضوع را مد نظر قرار

بدهیم و آن وصفی را که هیچ‌گونه الزامی برای ترتبش بر موضوع ندارد، آن وصف را بر موضوع حمل کنیم. پس منظور ما در قضایای امکان أخص، خود لحاظ ذات موضوع است نه به‌شرط محمول بودن. خب مسلم است وقتی موضوع، به‌شرط محمول باشد، آن صفت دیگر برای او امکان ندارد بلکه برای او ضرورت دارد چون خود شما موضوع را در نظر گرفته‌اید.

لكنّها توصَفُ بتلك الضرورةِ مِن حيثُ الوجودِ و بهذا الإمكانِ مِن حيثُ الماهيةِ و أخَصّيَةُ هذا المعنى مِن اللذَين قبلَه ليست إلا بضربٍ مِن التشبيهِ و نوعٍ مِن المجازِ.

«لکن این ضرورت به‌شرط محمول، وصف به این ضرورت می‌شود از جهت وجود، و به این امکان از جهت ماهیّت. (به دو لحاظ در اینجا به قضیه نگاه می‌شود: اگر به لحاظ خود ماهیّت، موضوع را مورد توجه قرار بدهید کتابت برای او بالإمکان است. و اگر به‌لحاظ تحقق این ماهیت به وجود کتابت ملاحظه فرمایید، خب مسلّم این است که الآن کتابت برای او بالضروره است.) و اینکه ما گفتیم: این اخصّ از آن دوتای قبلش است این به اعتبار يك نوع تشبيه و يك نوع از مجاز در اینجا این أخصیت را لحاظ کردیم.»

همان‌طوری که روز قبل عرض شد، شرط اخصّیت و اعمّیت دو شیء این است که یک مابه‌الإشتراک و یک نوع و یک جنسی که آن جنس با فصل ممیز خود، موجب تنوّع آن ماهیت خارجی است شمول داشته باشد و بالنسبة به نوع دیگر، در حالی که امکان اخصّ، یک نوع درقبال امکان خاص نیست بلکه امکان أخص همان امکان خاص است، منتها اوصافی در امکان اخص مورد استفاده قرار می‌گیرد که هیچ نوع الزام و اولویتی در تربتش بر موضوع وجود ندارد. ما این اوصاف را برای امکان اخص می‌آوریم. و لهذا هر امکان أخصی، امکان خاص برایش صادق است. همین «زيدٌ كاتبٌ بالإمكان» را شما می‌توانید به امکان خاص هم لحاظ کنید، بالاخره امکان خاص تساوی الطرفین است، این تساوی الطرفین بر همهٔ موارد امکان أخص صادق است. آنچه ما در امکان أخص می‌خواهیم، مگر غیر از تساوی الطرفینی است؟! منتها ما یک قیدی را در إمکان اخص زائد می‌آوریم که او را یک نوع جدای از امکان خاص نمی‌کند بلکه او را مصداقی از مصادیق امکان خاص می‌کند؛ نه یک نوع جدای از إمکان أخص. به‌عبارت‌دیگر اوصافی در امکان أخص مورد استفاده قرار می‌گیرد که هیچ‌گونه اولویتی بالنسبة به موضوع ندارد، مثل کتابت.

تلمیذ: صنف اوست.

استاد: بله، صنف اوست اما نه‌اینکه یک نوعی از او به‌حساب بیاید. اما در بحث امکان عام و امکان خاص این‌طور است، امکان عام اصلاً هم شامل امکان خاص می‌شود و هم شامل ضرورت می‌شود، امکان عام هم شامل امکان خاص می‌شود و هم شامل امتناع می‌شود که اصلاً ربطی به همدیگر ندارند! امتناع کجا؟ در قضیهٔ سالبه. ضرورت کجا؟ در قضیهٔ ثبوتیه. بین ضرورت و بین امکان خاص اصلاً هیچ‌گونه ارتباطی وجود ندارد؛ من‌باب‌مثال بین حمار و انسان هیچ‌گونه ارتباطی وجود ندارد! البته اینجا یک ارتباطی وجود دارد!! شما یک حیوان دیگر را مثال بزنید!!

اللهمَ صلّ علی محمد و آل محمد